مرور

شکاف‌های بنیان‌کن اجتماعی

● مفهوم «شکاف‌های اجتماعی» از مهم‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است که در لیبرال-دموکراسی‌های غربی برای تحلیل علت رأی‌دادن شهروندان مورد استفاده قرار می‌گیرد و اخیرا در آثار عمومی و تخصصی جامعه‌شناسی در ایران نیز کاربرد نسبتا وسیعی پیدا کرده است. در این رویکرد جامعه‌شناسان تلاش می‌کنند با استفاده از آمارها و پژوهش‌های میدانی، وضعیت شکاف‌های اجتماعی ازجمله شکاف‌های طبقاتی، نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی را آسیب‌شناسی کرده و راهکارهایی برای تقلیل این شکاف‌ها و تحکیم همبستگی اجتماعی و همگرایی درون مرزهای یک دولت- ملت ارائه کنند و مقوله‌هایی مثل «عدالت اجتماعی»، «اعتماد عمومی» و «کارآمدی نهادها و مسئولین» را ارتقا دهند که نتیجه آن کاهش فقر و تبعیض، افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی و افزایش تعاملات فرهنگی است. به‌تازگی کتاب «شکاف‌های اجتماعی در ایران» به همت پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات منتشر شده که مشتمل بر شش مقاله تحقیقی است درباره شکاف‌های عمده اجتماعی در جامعه ایران. «زنان و مسئله حقوق شهروندی در ایران» (فاطمه صادقی)، «عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی در ایران» (محمد مالجو)، «آتش زیر خاکستر: شکاف‌های طبقاتی و پس‌لرزه‌های آن» (حسام سلامت)، «تکوین شکاف تحصیلی در ایران» (فروزان افشار)، «صورت‌بندی شکاف نسلی در علوم اجتماعی ایرانی» (آرش حیدری) و «فرهنگ رسمی و فرهنگ عمومی؛ همنوایی‌ها و ناهمنوایی‌ها» (محمد روزخوش) عناوین شش مقاله این کتاب است که زیر نظر محمد روزخوش تدوین شده است. فاطمه صادقی در مقاله نخست، «زنان و مسئله حقوق شهروندی در ایران»، نابرابری جنسیتی را بر بستر حقوق شهروندی زنان (آزادی بیان و عقیده، حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن، حق اشتغال، حق آموزش، حق برخورداری از دادخواهی عادلانه، حق حفظ کرامت انسانی، حق گواهی‌دادن در مراجع رسمی، حق داوری و...) بررسی می‌کند. پرسش اصلی که مقاله تلاش می‌کند به آن پاسخ دهد این است که پس از انقلاب حقوق شهروندی زنان تا چه حد همپای پیشرفت زنان رشد یافته است؟ محمد مالجو در مقاله «عوامل تکوین و تعمیق نابرابری‌های طبقاتی در ایران»، می‌کوشد الگویی تحلیلی برای تبیین «ضرباهنگ میزان نابرابری‌های طبقاتی در ایران طی سال‌های پس از جنگ هشت‌ساله» مطرح کند. نتیجه‌گیری این مقاله از این قرار است که تلاش برای مهار نابرابری‌های طبقاتی در ایران امروز در گرو سه مجموعه بسیار وسیع از دگرگونی‌هاست: یکم، انحلال سازوکارهای تصاحب به مدد سلب مالکیت از توده‌ها در سپهرهای گوناگون حیات شهروندی؛ دوم، کالایی‌زدایی از نیروی کار؛ سوم کالایی‌زدایی از ظرفیت‌های محیط زیست. مقاله سوم، «آتش زیر خاکستر: شکاف‌های طبقاتی و پس‌لرزه‌های آن»، در پیوند موضوعی با مقاله مالجو، تحلیل نابرابری طبقاتی را عمدتا از مجرای نابرابری درآمدی و موقعیت‌های شغلی پی می‌گیرد. نویسنده، معیار تعیین جایگاه طبقاتی افراد را سه‌گانه «مالکیت»، «مهارت، تخصص و دانش» و «اقتدار سازمانی» قرار می‌دهد و با استفاده از آرای اریک اولین رایت، دوازده مقوله را در «ساختار طبقاتی» ایران وارسی می‌کند.

فروزان افشار در مقاله چهارم، «تکوین شکاف تحصیلی در ایران»، درصدد است تا نشان دهد «تحصیلات تا چه اندازه و به‌واسطهٔ کدام سازوکارها، فرهنگ و آگاهی ایرانی‌ها را متأثر ساخته است» و بیش از آن، درپی شرح این موضوع است که «شکاف تحصیلی» چه دلالت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دربر دارد. مقاله «صورت‌بندی شکاف نسلی در علوم اجتماعی ایرانی» نوشته آرش حیدری دو جهت‌گیری تحلیلی عمده دارد. اول، با اصل ایده «شکاف نسلی» درگیر می‌شود و دوم، نقدش از ایده شکاف نسلی را ازطریق نقد «نظام دانش» و به‌ویژه علوم اجتماعی ایران پی می‌گیرد. نویسنده مقاله، رویکرد آسیب‌شناسانه به شکاف نسلی را برآمده از «تخیلات ایدئولوژیک» -و از آن میان «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه»- معرفی می‌کند، زیرا به گمان وی «دگرگون‌شدن نظام ارزشی و اعتقادات نسل‌ها در نسبت با دگرگونی‌های فضا-زمان درون‌ماندگارِ زیست اجتماعی است». درنهایت، محمد روزخوش با مقاله «فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی؛ همنوایی‌ها و ناهمنوایی‌ها» می‌کوشد فراتر از ایده تقابل میان فرهنگ رسمی و فرهنگ عمومی به این مسئله بنگرد. این مقاله شرح می‌دهد که به‌لحاظ نظری فاصله میان فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی به‌شکل بالقوه مستعد مشروعیت‌زدایی از گفتمان مسلط است، اما این استعداد زمانی فعلیت می‌یابد که افراد به میزانی به این شکاف و فاصله آگاهی یابند و این خودآگاهی خصلتی هویتی بیابد. استدلال مقاله این است که «شکاف فرهنگی» یگانه عنصر یا مهم‌ترین مؤلفه برسازنده مناقشات اجتماعی فعلی نیست و مسئله از دل بن‌بست‌های کنونی پروژه‌های اجتماعی-سیاسی بیرون زده است.

شکاف‌های اجتماعی در ایران
فاطمه صادقی و ...
ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

انتشار کتابی با تمرکز بر وجه اقتصادی «مطالعات فرودستان»

زنان و اقتصاد نامرئی

عکس: جام جم

آنتونیو گرامشی در «شهریار جدید» و «یادداشت‌های زندان» اصطلاح «فرودست» (subaltern) را برای اشاره به گروه‌ها و طبقاتی از جامعه به کار می‌برد که در هژمونی حاکم جایگاه آنها ناچیز است و از هر نقش بامعنایی در نظام قدرت حذف شده‌اند. جریان نظری «مطالعات فرودستان» با الهام از گرامشی و تجربه روابط ستم در هندوستان و جنوب آسیا مفهومی از فرودست را توصیف کرد که فراسوی تعریف طبقاتی گرامشی، دیگر موقعیت‌های مورد ستم را نیز دربر می‌گرفت. آنها مدعی سهم تاریخی مشارکت مردم عادی و سیاست‌های آنها در راستای ساخت دولت‌ملت‌های پسااستعماری شدند. این ادبیات از این استدلال نشئت می‌گیرد که روایات هندی‌ها از نخبگان که در آنها فرودستان نادیده گرفته می‌شوند، ارزیابی جنبش ضداستعماری در هند را تحت‌الشعاع قرار داده است؛ بنابراین محققان به دنبال آن بودند تا به‌جای نخبگان به فرودستان بپردازند؛ با نوشتن درباره آنها در تاریخ و معرفی‌شان به‌عنوان عاملان تغییرات سیاسی و اجتماعی. متفکر برجسته این جریان، گایاتری چاکراورتی اسپیواک، با نقدی بر صورت‌بندی و تلاش‌های رویکرد فوق که بیشتر در تاریخ‌نگاری مطرح شده بود و با خوانشی پسامارکسیستی از مفهوم فرودست، مدعی ناتوانی سخن‌گفتن فرودستان شد؛ هرچند که بعدتر به بیان موقعیت‌مند آنها در روایت‌های ادبی روی آورد. «فرودست» در این معنا به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که به دلیل تعلق به نژاد، قومیت، جنسیت یا هر مقوله هویتی دیگر، مطیع حاکمان و از حقوق اجتماعی محروم شده‌اند. اسپیواک بر این نکته انگشت می‌گذارد که سوژه فرودست زنانه به حاشیه‌رانده‌شده‌تر از سوژه فرودست مرد است. با وجود آنکه مطالعات فرودستان بیشتر متمرکز بر امور فرهنگی و نقد ادبی و مطالعات پسااستعماری بود، با کندشدن رشد اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ و ازدیاد فقر مزمن و حاشیه‌نشینی گسترده و ماندگار در کشورهای غربی و کشف این امر که فرودستی، حاشیه‌نشینی و اشتغال غیررسمی هیچ‌گاه از جوامع جهان‌سومی‌ای که الگوی رشد غربی را پذیرفته بودند، رخت برنبسته است، «مطالعات فرودستان» به ترتیب در علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز رواج یافت. وجه اقتصادی این مطالعات در کشورهای خاورمیانه دیرتر از سایر نقاط جهان آغاز شد و در خاورمیانه نیز ایران در زمره آخرین کشورهایی قرار گرفت که این نوع پژوهش‌ها در آنها انجام شدند. کتاب «زنان کارآفرین: کسب‌وکارهای خرد و بخش غیررسمی در ایران» نوشته رکسانا بهرامی‌تاش که به‌تازگی با ترجمه مهشید کریمایی و به همت نشر شیرازه کتاب منتشر شده، ازجمله اولین پژوهش‌هایی است که بر وجه اقتصادی «مطالعات فرودستان» در ایران، با الگوبرداری از کشورهای جنوب آسیا و آمریکای لاتین و آفریقا، تمرکز کرده و نتایج مهمی در رابطه با نقش زنان فرودست در اقتصاد غیررسمی ایران ارائه می‌دهد و می‌تواند فتح بابی در این‌گونه مطالعات به شمار آید. بهرامی‌تاش جامعه‌شناس و استاد دانشگاه مک‌گیل است که کارش روی مسائل مربوط به زنان، استخدام و اقتصاد غیررسمی در خاورمیانه و شمال آفریقا و نیز جدایی جنسیتی در اسلام و اقتصاد خرد متمرکز شده است. اولین کتاب او «رهایی از آزادسازی: جنسیت و جهانی‌شدن در آسیای جنوب شرقی» نیز به فارسی ترجمه و توسط انتشارات سمت منتشر شده است. از دیگر آثار او می‌توان به «استخدام محجبه: اسلام‌گرایی، اقتصاد سیاسی اشتغال زنان در ایران» توسط انتشارات دانشگاه سیراکیوز و «جنسیت در ایران معاصر: کنارزدن موانع» توسط انتشارات راتلج و ویراستاری اریک هوگلاند در سال ۲۰۱۱ اشاره کرد. امروزه وضعیت زنان در کشورهای مختلف به شاخصی مهم در زمینه عدالت اجتماعی تبدیل شده است. برخی پژوهش‌های بین‌المللی در دهه‌های اخیر وضعیت زنان در جهان را با اصطلاح «زنانه‌شدن فقر» توصیف می‌کنند. آمارتیا سن، اقتصاددان برجسته، این وضعیت را ناشی از ساختارهای فرهنگی و اجتماعی‌ای می‌بیند که قابلیت‌های محدودتری را برای زنان نسبت به مردان به‌منظور برون‌رفت از وضعیت فقر قائل می‌شود. هدف اصلی کتاب «زنان کارآفرین» آشکارکردن اقتصاد نامرئی ایران و بررسی این امر است که آیا زنان کم‌درآمد که در بخش غیررسمی به عنوان کارآفرینان خرد فعالیت می‌کنند، در واقع (در درجه اول به لحاظ مالی) توانمند می‌شوند یا همان‌طور که اکثریت متون مربوطه معمولا مطرح می‌کنند، مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند؟ به‌زعم نویسنده «اگرچه ادبیات مربوط به زنان در ایران غنی و در حال رشد است، اما معمولا فقر را نادیده می‌گیرند، برخلاف این واقعیت که بی‌کاری زنان در ایران دارای بدترین وضعیت در منطقه است» (ص ۳۶).

نویسنده با ذکر این نکته که در مطالعات فرودستان، مباحث مربوط به زنان در جهان اسلام معمولا تحت‌الشعاع زنان نخبه این جوامع قرار دارد، این امر را در مورد مباحث مکتوب در باب زنان ایرانی نیز تا حدودی درست می‌داند، اما بر مسئله رابطه دغدغه‌های مدنی نزد این نخبگان و توجه به مسائل معیشتی اقشار فرودست انگشت می‌گذارد: «در حالی که بی‌تردید حقوق مدنی نظیر آزادی بیان و رهایی از برخی محدودیت‌ها حائز اهمیت هستند، به‌خصوص از نظرگاه مدرنیستی، اما به این مسئله توجه نمی‌شود که آیا این موضوعات برای فقرا در اولویت قرار دارند یا نه. به عنوان مثال، کسانی که از خانواده‌های کم‌درآمد هستند، اغلب سرپوشیده بوده‌اند (آنها در زمان شاه نیز حجاب خود را حفظ کرده بودند) و به همین دلیل ممکن است این مسئله را دغدغه‌ای جدی ندانند و در واقع برخی ممکن است احساس کنند که این، بخشی از زندگی روزمره آنهاست؛ و همچنین نمی‌توان انتظار داشت که آزادی بیان و توانایی نشر یا سخن‌راندن آزادانه از دغدغه‌های ضروری آنها باشد. برای زنان کم‌درآمد، ارزش‌های اجتماعی و اشتراکی ممکن است بالاتر از ارزش‌های شخصی قرار گیرند. با این حال به ندرت درباره مسائل مربوط به وضعیت اقتصادی زنان که از دغدغه‌های زنان خانواده‌های کم‌درآمد است شنیده‌ایم یا اصلا نشنیده‌ایم. در عوض، معمولا تمرکز بر مسائل مربوط به زنان طبقه متوسط در کنار مباحث مربوط به زنان رنگین‌پوست قربانی است» (ص ۳۵).

چارچوب نظری

به‌زعم نویسنده با درنظرگرفتن زنان فرودست به‌مثابه قربانی، به درون همان گفتمان توسعه جریان اصلی می‌افتیم. بنابراین پرسش محقق دانشگاهی در زمینه زنان فرودست ایران آن است که چگونه می‌توان به بهترین نحو در باب فرودستان پژوهش کرد؟ نویسنده این امر را دغدغه ابتدایی خود در تألیف این کتاب می‌داند: «از یک‌سو، هدف این کتاب، جلوگیری از افتادن در سفسطه گفتمان غالب غربی است که معمولا زنان ایرانی را قربانی می‌بیند و اما از سویی دیگر نیز واقع‌گرابودن در تحقیقات و تلاش برای دقیق‌بودن در نحوه روش‌شناسی‌ای است که محقق انتخاب می‌کند». (ص ۳۷) نویسنده در بررسی موضوعات توسعه مرتبط با زنان، ترکیب کار نظریه‌پردازان فمینیست پسااستعماری را حائز اهمیت می‌داند، کسانی که منتقد آن دسته از گفتمان‌هایی هستند که اسپیواک آنها را به مثابه گرایش «به رهاساختن زنان رنگین‌پوست از دست مردان رنگین‌پوست توصیف می‌کند. بهرامی‌تاش در اثر پیشین خود نیز نشان داده بود که چگونه کشورهای تازه‌صنعتی‌شده نه‌تنها به دلیل نقش دولت توسعه‌گرا بلکه همچنین به دلیل نحوه استفاده از زنان به مثابه منبعی انعطاف‌پذیر برای کار ارزان در ساخت کالاهای مصرفی صادراتی رونق یافته‌اند. این موضوع در کتاب حاضر نیز بحث می‌شود.

برخی از سرشناس‌ترین جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان، توسعه/مدرنیزاسیون/ غربی‌سازی را نقد کرده‌اند. سرآمد این مخالفان، آرتورو اسکوبار است. او از نخستین کسانی است که استدلال می‌کند ادبیات اصلی در مورد توسعه و سخن درباره آن، قوم‌مدارانه و مبتنی بر تجربه و زاویه دید غربی است. اسکوبار ادعا می‌کند که توسعه به‌مثابه یک الگوی خطی و جهانی برای توسعه اقتصادی و اجتماعی که عملا قادر است بر فرهنگ‌ها و جوامع مختلفی که مجموعا به‌عنوان جهان سوم تفکیک می‌شود اعمال شود، به لحاظ فرهنگی سوگیری دارد. اسکوبار در استدلالش از ادوارد سعید نقل‌قول می‌کند که توسعه به‌مثابه یک گفتمان، با سایر گفتمان‌های استعماری مانند شرق‌شناسی هم‌خوانی بسیار دارد. او معتقد است که تفکر انتقادی می‌تواند درباره قدرتی که گفتمان را شکل می‌دهد، آگاهی اجتماعی به وجود آورد و همچنین می‌تواند به جوامع کمک کند تا از توسعه به‌سوی حوزه‌ای دیگر حرکت کنند. او درباره جایگزین‌های توسعه و رد پارادایم موجود بحث می‌کند و به جنبش‌های اجتماعی ارجحیت می‌دهد به‌عنوان حرکتی که در آن، فضاهای جایگزین را می‌توان صورت‌بندی کرد. شرق‌شناسی سعید به‌نوبه خود تحت تأثیر میشل فوکو به‌ویژه کتاب باستان‌شناسی دانش قرار دارد. فوکو دانش غربی را گفتمانی بازتاب‌دهنده قدرت غرب بر بقیه جهان می‌داند، اینکه چگونه قدرت اقتصادی و سیاسی اروپا و آمریکا به مباحثی برگردانده شده‌اند که به‌طور ضمنی منعکس‌کننده برتری غرب‌اند. اگرچه این نوع «دیگری‌سازی خطابی»، مطالعات و تلاش‌های توسعه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین را تحت‌الشعاع قرار داده است اما سعید عمدتا بحث خود را به خاورمیانه محدود می‌کند و می‌توان به دیگری‌سازی آنچه جهان «توسعه‌نیافته» در نظر گرفته می‌شود، نقد وارد کرد. در کتاب «زنان کارآفرین» تمرکز بر دیگری‌سازی از جهان اسلام است.

در دهه ۱۹۷۰ انتشار کتاب استر بوسروپ به نام «زنان و توسعه» نشان داد که توسعه اقتصادی تأثیر معکوسی بر وضعیت زنان داشته است؛ زیرا تقسیم کار در خانواده را تغییر و بار مضاعفی بر دوش زنان قرار داده است. پس از بحران دهه ۱۹۷۰ شمار بیشتری از فمینیست‌ها درباره جنبه منفی توسعه از دیدگاه جنسیتی تحقیق می‌کردند. استدلال آنها این بود که بازار آزاد و سیاست‌های کمینه‌گرایانه دولت در زمینه برداشتن محدودیت‌ها، آسیب‌پذیرترین افراد و آنهایی که به مداخله دولت نیاز دارند؛ یعنی زنان و محرومان را در نظر نمی‌گیرد. افزون بر آن، بحران بدهی دهه ۱۹۸۰ و تا حدودی ۱۹۹۰ به تحمیل سیاست‌های تنظیم ساختاری منجر شد که به کاهش هزینه‌های اجتماعی منتج شد و بر موقعیت زنان تأثیرات نامطلوبی گذاشت. با کاهش هزینه‌های دولت در زمینه بهداشت و درمان، کار خانه‌داری به‌مثابه اولین مراقبان خانواده، افزایش یافت. بسیاری از اقتصاددانان فمینیست نشان داده‌اند که چگونه کاهش خدمات عمومی این معنی را می‌دهد که زنان مجبور به صرف زمان بیشتری برای مراقبت از کسانی باشند که به آنها احتیاج دارند. به‌علاوه با خصوصی‌شدن خدمات عمومی، زنان بسیار بیشتری باید خارج از خانه کار کنند تا هزینه‌های خدمات عمومی را جبران کنند.

به گفته نویسنده در پیشگفتار، نگارش این کتاب دشوار بوده است؛ زیرا بسیاری از تحقیقات مکتوب در باب این موضوع، عمدتا در آسیای جنوبی، آمریکای لاتین و آفریقا (در زمینه کشورهای در حال توسعه) صورت گرفته‌اند و جایی برای مطالعات مشابه در فضای آکادمیک ایران تاکنون وجود نداشته است. به‌همین‌دلیل، حائز اهمیت است که درباره کمبود کار فکری درباره زنان و بخش غیررسمی در ایران تحقیق مفصلی صورت گیرد تا بتواند ادبیات مربوطه در این زمینه را غنی کند. این موضوع نه‌تنها درباره ایران، بلکه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به‌درستی بررسی نشده و برای بررسی اینکه چرا این موضوع به نقطه کور فضای دانشگاهی تبدیل شده است، از نظر نویسنده باید از بسیاری جهات مراتب جداسازی را مشخص کرد. او نخستین مرتبه جداسازی را تقویم راهی می‌داند که در آن، گفتمان‌های مرتبط با توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم متولد و مفصل‌بندی می‌شوند. دومین مرتبه، سلطه اقتصاد جریان اصلی و نحوه تدوین و اعمال قوانین توسعه از سوی بازیگران بین‌المللی توسعه است. سوم، شرق‌شناسی ضمنی یا صریح (که در فصل ۱ توضیح داده می‌شود) و گرایش به نادیده‌گرفتن جهان اسلام در زمانی است که بحث درباره مسائل مربوط به توسعه اقتصادی به میان می‌آید. چهارم، برخی کاستی‌ها درباره چگونگی شکل‌گیری گفتمان جنسیت و توسعه است. مرتبه پنجم این امر را در بر می‌گیرد که در واقع چگونه می‌توان مسئله جنسیت در میان قشر کم‌درآمد را بدون تحریف محققان دانشگاهی متعصب تحصیل‌کرده غربی بررسی کرد؛ و آخرین مرتبه جداسازی به چگونگی غلبه بر چالش‌های مرتبط با انجام کارهای میدانی در ایران مربوط می‌شود. نویسنده استفاده از این شش مرحله را به طور تصادفی انجام نداده است؛ بلکه به یک کار تجربی مهم در ساختار شبکه‌های اجتماعی از سوی مایکل گورویچ بازمی‌گردد که در سال ۱۹۶۱ منتشر شده است. او از برخی مباحث گورویچ در زمینه شبکه‌های اجتماعی که در تحقیقاتش در دانشگاه هاروارد آورده است، بهره می‌برد. کتاب سپس درباره نظریه‌های شبکه‌های اجتماعی و سرمایه اجتماعی و ارتباط آنها با شبکه تأمین اجتماعی و کاهش فقر بحث می‌کند. پیشگفتار کتاب به مسائل مربوط به توسعه و نحوه انتقاد از آن و همچنین شرق‌شناسی ضمنی و صریح این گفتمان، به‌ویژه درباره جهان اسلام می‌پردازد. موضوعاتی مانند جنسیت و توسعه و نیز مسئله سوگیری آکادمیک در تحقیقات دانشگاهی در غرب، دیگر رئوس بحث‌شده در پیشگفتار است. پیرو این پس‌زمینه نظری، فصل اول، زمینه‌سازی نظریه‌های سرمایه اجتماعی (شبکه اجتماعی)، کارآفرینی خرد و وام‌های اعتباری خرد، درباره جنسیت را به دست می‌دهد. فصل مقدماتی با بحث درباره اهمیت زنان دیگر/فرودست (زنان خانواده‌های کم‌درآمد) به پایان می‌رسد.

زنان کارآفرین
کسب‌وکارهای خرد و بخش غیررسمی در ایران
رکسانا بهرامی‌تاش
ترجمه: مهشید کریمیایی
ناشر: شیرازه کتاب ما
قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

اقتصادغیررسمی

در فصل اول، پیش از بحث درباره موضوع اصلی کتاب، مفهوم سرمایه اجتماعی (شبکه‌های اجتماعی) بحث می‌شود. هدف، ایجاد فضایی برای درنظرگرفتن نقد گفتمان‌های توسعه جریان اصلی، زنان و توسعه/ زنان و بخش غیررسمی، به طرقی غیر از به‌تصویرکشیدن زنان به‌مثابه قربانی است. دو پرسش محوری در این بخش بررسی می‌شود: چگونه زنان خانواده‌های کم‌درآمد می‌توانند فعالیت کنند؟ و چگونه زنان دیگر می‌توانند به واسطه اقتصاد دیگر (به‌مثابه جایگزینی برای اقتصاد رسمی مبتنی بر بازار) فعالیت اقتصادی انجام دهند، از طرقی که ممکن است در تقابل با ساختار قدرت اجتماعی و اقتصادی قرار گیرد، به جای آنکه آنها را بازتولید و تقویت کند؟ فصل دوم، زنان و کارآفرینی خرد/کسب‌وکار خرد و بخش غیررسمی را بررسی می‌کند. فصل سوم بر اشتغال زنان در ایران تمرکز دارد. فصل ۴ و ۵ مبتنی بر کارهای میدانی است و نتایج ۱۸۰ مصاحبه با مردان و زنان خانواده‌های کم‌درآمد در تهران و مطالب مرتبط با مشاهدات مشارکت‌کنندگان را ارائه می‌دهد. کتاب با تأملات ناظر بر نحوه برخورد با مسئله توانمندسازی اقتصادی بدون تخریب اقتصاد اجتماعی به پایان می‌رسد.

به طور کلی درباره زنان به‌مثابه کارآفرینان خرد در زمینه نقد اقتصاد نوکلاسیک و نتایج آن درباره اشتغال (در این مورد، فقدان آن برای زنان) تاکنون برخی تحقیقات صورت گرفته است. ادعا شده است که نولیبرالیسم به کاهش مشاغل تمام‌وقت و پردرآمد و افزایش مشاغل کم‌درآمد مانند مشاغل خانگی خویش‌فرما/صاحبان کسب‌وکارهای کوچک متناسب با انواع مشاغل مبتنی بر بازار منتج شده است. بسیاری از زنان کشورهای درحال‌توسعه به طور روزافزون به کارهایی مانند دست‌فروشی، دوره‌گردی، خرده‌فروشی و همچنین پرستار خانگی مشغول می‌شوند (اگرچه آخرین مورد را به‌سختی می‌توان کارآفرینی نامید). نویسنده در این بخش به رابطه سرمایه اجتماعی در دنیای توسعه (در قالب اعتبار خرد به‌مثابه ابزاری برای مقابله با فقر) اشاره می‌کند. اعتبارات خرد الگویی است که از طریق آن، وام‌های کوچک براساس اعتبار و شبکه‌های اجتماعی به زنان خانواده‌های کم‌درآمد براساس الگوی «وثیقه اجتماعی» اعطا می‌شود.

می‌توان گفت که بخش مهمی از این کتاب، برخی مباحث نظری درباره موضوع زنان و کارآفرینی خرد را به طور خاص برای ایران و به طور کلی برای منطقه وسیع‌تر خاورمیانه و شمال آفریقا به کار گرفته است؛ زیرا این مباحث در مناطق دیگر بسیار غنی هستند. اقتصاد غیررسمی به‌مثابه بخش غیررسمی تنظیم‌نشده غیرقانونی اقتصاد مبتنی بر بازار که کالاها و خدمات را برای فروش یا انواع دیگر کارمزد تولید می‌کند، تعریف می‌شود. بسیاری از کشورها، شرکت‌هایی که کمتر از ۱۰ تا ۱۵ کارمند را در خدمت دارند، جزئی از بخش غیررسمی در نظر می‌گیرند. کار میدانی این کتاب هم کارآفرینان خرد و هم کارگران مزدی پایین‌ترین سطح بخش غیررسمی را در بر می‌گیرد تا تصویری روشن از ماهیت کارآفرینان خرد و جنسیت در بخش غیررسمی را به دست دهد. همچنین باید ذکر کرد که تمرکز این کتاب بر بخش غیررسمی مشروع است؛ زیرا همان‌گونه که آژانس توسعه بین‌المللی خاطرنشان می‌کند، اگرچه اقتصاد سیاه بخشی از اقتصاد غیررسمی است؛ اما با این دو باید به گونه‌ای متفاوت برخورد کرد. بازارهای بزه‌کارانه نباید با اقتصاد غیررسمی یکسان انگاشته شوند؛ زیرا خصیصه‌های هریک کاملا متفاوت هستند؛ با وجود آنکه ممکن است نافرمانی اقتصاد غیررسمی از مقررات، به فعالیت‌های غیرقانونی یا مخالف با قانون منجر شود. اقتصاد غیررسمی به طور معمول کارهای خانگی بدون مزد، به‌ویژه از سوی زنان را در بر نمی‌گیرد؛ هرچند که باید آن را نیز شامل شود. همچنین کارگرهای کشاورزی نیز اغلب خارج از این حوزه به حساب می‌آیند که مجددا به ضرر زنان کارگر است. این کتاب همچنین فعالیت‌هایی مانند تکدی‌گری و قاچاق را شامل نمی‌شود؛ موضوعاتی که در جای خود حائز اهمیت‌اند و نیاز به بررسی جداگانه دارند. همان‌طور که در فصل‌های ۴ و ۵ که به یافته‌های میدانی می‌پردازند می‌خوانیم درباره مردان، فروش دیش‌های ماهواره‌ای فعالیتی غیرقانونی به حساب می‌آید و همچنین در تهران دست‌فروشی در مترو و اتوبوس را ممنوع کرده‌اند؛ درعین‌حال فروشندگان شناخته‌شده هستند و نسبتا فعالیت آنها در ملأعام صورت می‌گیرد (به‌خصوص دست‌فروشان زن) تأکید این کتاب بر شاخص‌هایی مانند انواع و ویژگی‌های کار غیررسمی است: موقت، خودمدار، مقیاس کوچک و مبتنی بر خانه، بدون بیمه یا مزایای اشتغال. تفکر جریان اصلی بر آن بوده که بخش غیررسمی با گسترش اقتصاد صنعتی جدید ناپدید می‌شود؛ اما واقعیت آن است که بخش غیررسمی گسترش یافته است و تأمین‌کننده اصلی اشتغال خانواده‌های کم‌درآمد محسوب می‌شود و اتفاقا سهم درخورتوجهی از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است.

گفته‌ها

فلسفه به معنای عام آن جهان‌بینی است

● **نشست نقد و بررسی کتاب «تاریخ فلسفه معاصر غرب» نوشته بهمن پازوکی توسط مرکز فرهنگی شهر کتاب و مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران با حضور امیراحسان کرباسی‌زاده، احمد رجبی و نویسنده کتاب به‌صورت مجازی برگزار شد. در ادامه گزیده‌ای از سخنان پازوکی را در این نشست می‌خوانید:**

این کتاب دربرگیرنده شش فصل عمده است که هر کدام به شش جریان اصلی فلسفی معاصر می‌پردازد: در بخش پدیدارشناسی ادموند هوسرل و ماکس شلر و موریس مرلوپونتی، در بخش فلسفه اگزیستانس سورن کی‌یرکگور و مارتین هایدگر و کارل یاسپرس، در بخش هرمنوتیک فلسفی ویلهلم دیلتای و هانس گئورگ گادامر و پل ریکور، در بخش فلسفه تحلیلی گوتلوب فرگه و برتراند راسل و لودویگ ویتگنشتاین، در بخش پوزیتیویسم منطقی رودلف کارناپ و کارل گوستاو همپل و ویلارد کواین، در بخش فلسفه علم کارل پوپر و تامس کوهن و پاول فایرابند، منابع مورد استفاده برای این کتاب منابع آلمانی‌زبان بوده است. در این کتاب، همه جریان‌های فلسفی قرن بیستم عنوان نشده‌اند و در تألیف و تنظیم مطالب هم فقط به شرح احوال و آرای فیلسوفان بسنده و از آوردن مواضع مخالفان و منتقدان خودداری کرده‌ام چون هدفم از تألیف این اثر صرفا ذکر جریان‌های اصلی فلسفه معاصر به‌صورت مقدماتی بوده است.

فلسفه بعد از مرگ هگل و قوت‌گرفتن علوم تجربی دچار بحرانی بزرگ شد و دیگر قادر به استقامت در برابر فشار این علوم نبود. پس از آن علوم تجربی سرمشق علوم نظری شد و جایگاه فلسفه را متزلزل کرد. موفقیت علوم طبیعی در شکل‌دهی عملی به واقعیت و تسلط بر آن چندان پررنگ بود که به‌زودی به ملاک هرگونه دستیابی به واقعیت بدل شد. کثرت جریان‌ها و موضوعات فلسفی یکی از ویژگی‌های بارز فلسفه در دوران معاصر است. در گذشته، سالیان متمادی طول می‌کشید تا جریان‌ها و مکاتب فلسفی شکل بگیرند. اگر پذیرش آرای افلاطون و ارسطو را در نظر بگیریم، این موضوع گاه حتی به بیش از هزار سال رسیده است. اندیشه افلاطون به‌واسطه نوافلاطونیان ادامه پیدا کرد، در قرن یازدهم میلادی با کشف آثار اصلی افلاطون مجددا احیا شد و در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی از نو متولد شد. به همین ترتیب، مسلمانان و مسیحیان در قرن سیزدهم میلادی با کشف آثار اصلی ارسطو و تفاسیر خود باعث شکوفایی آن شدند. اما وضعیت در مورد فلسفه‌های قرن بیستم متفاوت است. در این قرن جریان‌های فلسفی خیلی زود و حداکثر به فاصله ده تا بیست سال جای خود را به جریان‌های دیگر می‌دهند. علی‌رغم کثرت جریان‌های متعارض، موضوع زبان در همه آنها مشترک است. در دوران کنونی برخی وظیفه فلسفه را نشان‌دادن راه و جهت‌یابی فکری در زندگی می‌دانند. البته فلسفه از ابتدا همواره نسبت به مسائل زمان خود موضع‌گیری می‌کرده حتی اگر عملا در زندگی دخالت نکرده باشد. نقطه اوج چنین موضع‌گیری‌هایی تحلیل‌های ایدئالیسم آلمانی از شرایط و اوضاع زمانه است. فیشته در خصوصیات اساسی زمان معاصر نگاهی انتقادی به زمانه خود می‌اندازد و هگل سعی می‌کند تا موقف تاریخی خود را بر مبنای تحول تاریخی آن درک و جایگاه آن را تعیین کند. فلسفه برای او زمانه‌اش است که به اندیشه در آمده است. ولی تحلیل فلسفی مسائل عصر و زمانه، آن‌گونه که در سنت و تاریخ فلسفه شکل گرفت، به گذشته تعلق دارد و برای ما امروز دیگر تکرارناپذیر است. یکی به این علت که فیلسوفان گذشته موقف تاریخی خود را با اتکا به طرحی جامع از تمامیت وجود فهم می‌کردند. این طرح جامع مقید به زمان نبود و چون مبتنی بر متافیزیک بود اعتباری بی‌چون‌وچرا داشت. دیگر به این علت که پیش‌فرضی است که کار فیلسوف بر آن مبتنی بود؛ و آن باور به توانایی فلسفه بیش از دیگر علوم در بنیان‌گذاشتن صوری و محتوایی همه قلمرو روح است. «دایره‌المعارف دانش‌های فلسفی» هگل براساس چنین ایده‌ای طراحی شده است. ولی امروزه فلسفه در مقام متافیزیک دیگر آن اهمیت و نقش قدیم را ندارد و هرگونه کوشش در جهت طرح تفسیری جامع از زمانه و عالم به‌منزله نظام فی‌نفسه معتبر دیگر امکان‌پذیر نیست. با ازبین‌رفتن امکان درانداختن طرح‌های هستی‌شناختی و متافیزیکی از عالم از فلسفه دیگر چه‌کاری بر می‌آید و از پرداختن به آن انتظار دست‌یافتن به چه چیزی را می‌توان داشت؟ فلسفه این بار با عنوان مخزن فکر مد روز شده است و خواهان زیادی دارد. دلیل دیگر علاقه‌مندی به فلسفه در این روزگار اوضاع بحرانی فعلی در جهان است. رویدادهای سیاسی جهانی و مشکلات محیط زیست همراه با تبعات سنگین آن و مسائل اجتماعی و... در انسان احساس نیاز به فلسفه ایجاد کرده است. آنچه امروز از مفهوم فلسفه انتظار می‌رود مفهومی عام است که با آنچه دکارت، هگل، کانت و هایدگر از آن در نظر داشتند، تفاوت دارد. در تعابیری چون «فلسفه زندگی» و یا «فلسفه عشق» فلسفه به معنای عام گرفته شده است که با معنای خاص آن، متافیزیک، تفاوت دارد. اگر هایدگر عنوان مقاله خود را «پایان فلسفه و وظیفه اندیشیدن» گذاشت، منظور او از فلسفه متافیزیک است که به تمامیت وجود، یعنی عالم و انسان و خدا، می‌اندیشد. فلسفه به معنای عام آن جهان‌بینی است. ما می‌توانیم از میان جهان‌بینی‌ها یکی را از دیگری کامل‌تر بدانیم و آن را بر دیگری ترجیح دهیم ولی هیچ فلسفه‌ای را نمی‌توان کامل‌تر از فلسفه دیگر دانست.